[شمیم یاس](http://www.hawzah.net/fa/magazine/numberlist/3674)، [آذر 1386، شماره 57](http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/3674/6076/0)

**تبلیغ، اسوه ها و آفت ها**

**عید محمد احمدی**

|  |
| --- |
| **اشاره**  هر مربّی و مبلّغی که نیت تربیت و تبلیغ دینی دارد باید پیش ازهر حرکت، این کلام نورانی امیر مؤمنان «علیه السلام» را آویزه گوش جان قرار داده و مصداق راستین آن باشد که فرمود: «من نصب نفسه للناس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره و لیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه؛ و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم»  «آن کس که خود را پیشوای مردم قرار دهد، می باید که پیش از دیگران، آموزش خویش را بیاغازد. نیز بایسته آن که پیش از ادب آموزی با گفتار، با رفتارش ادب آموزد. او که آموزگار و مربی خویش است، بیش از کسی که معلم و مربی دیگران است، ثنا و ستایش را می سزد. زیرا به قول معروف: «اذا خرج الکلام من القلب وقع فی القلب، و اذا خرج من اللسان لم یجاوز الاذن»؛ «اگر سخن از دل برآید، بر دل نشیند و اگر از زبان برآید از گوش ها فراتر نرود.»  **دریای پر گهر تربیت**  آنگاه سخن از دل براید که چراغ وجود صاحب دل (مربّی و مبلّغ) به حکمت الهی و تربیت و تزکیه دینی روشن شده باشد. در روایتی آمده است که خداوند به حضرت عیسی «علیه السلام» چنین وحی کرد: «عِظَ نفسک بحکمتی، فان انتفعت فعظ الناس، و الاّ فاستحی منّی»؛ «با حکمت من خود را پند و اندرز ده، پس از پندگیری و تزکیه، به پند و تربیت مردم بپرداز و در غیر این صورت از من حیا کن».  پند و تربیت مربی ای تأثیرگزار و آباد کننده دل هاست که از دل آباد برخیزد. مطابق حدیث شریف، کسانی که خود ساخته نیستند از پذیرش مسئولیت تربیتی نهی شده اند.  در مورد شرط تأثیر تربیت، مولانا چنین می سراید:  دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد  به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد  درین بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران  به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد  به هر دیگی که می جوشد میاور کاسه و منشین  که هر دیگی که می جوشد درون چیزی دگر دارد  نه هر کلکی شکر دارد، نه هر زیری زبر دارد  نه هر چشمی نظر دارد، نه هر بحری گُهر دارد  مربی، باید مانند گل های تر، و دریای گوهر باشد تا منشأ تأثیر شود. در غیر این صورت، گفتارهای تربیتی او مطابق سخن نورانی حضرت امام صادق «علیه السلام» مانند باریدن باران روی تخته سنگ صاف خواهد بود «انّ العالم اذا لم یعمل بعلمه، زلّت موعظتُهُ عن القلوب کما یزلُّ المطرُ عن الصّفا»؛ «همانا، اگر دانشور به دانش خود عمل نکند، پند او از دل ها همانند دانه باران که از روی تخته سنگ صاف بلغزد، فرو ریزد.»  **زیان بزرگ**  آیا ضرر نیست که برای دیگران بسوزی، ولی وجود خودت سرد و یخ زده باشد؟ این سخن پیامبر اسلام است که: «اذا علم العالم فلم یعمل کان کالمصباح، یضئی للناس و یُحرق نفسه»؛ «آن که می داند و عمل نمی کند، مانند چراغی است که به مردم نور می دهد، ولی خودش را می سوزاند.»  عیسای مسیح، درباره عالمان بی عمل و زشتی این خصلت، فرموده است: نابینا را از گستردگی نور خورشید، چه سود؟ عالمی هم که به دانش خود عمل نکند، عملش بی فایده است. ثمره درخت، بسیار است، ولی هر ثمری سودمند و خوردنی نیست. دانشمندان بسیارند، ولی همه آنان از علم خویش بهره نمی گیرند. زمین بسیار گسترده است، ولی همه جایش قابل سکونت نیست. گویندگان چه بسیارند، لیکن همه حرف ها راست نیست.  بنابراین، خود را از آنان که پشمینه پوش اند و سر به زیر، ولی از زیر ابروهایشان در پی گناهانند، مواظبت کنیم.  به قول سعدی: «هر که علم خواند و عمل نکرد، بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند». شاید به خاطر بی ثمر بودن دانش بدون عمل است که حضرت امام کاظم «علیه السلام» چنین سرزنش دارد: «طوبی للعلماء بالفعل و ویل للعلماء بالقول»؛ «درود بر عالمانی که به گفته خود عمل می کنند و وای بر عالمانی که تنها حرف می زنند».  خلاصه کلام، به فرموده مولای مان امیر مؤمنان حضرت علی «علیه السلام»: «آفة العلم ترک العمل به»؛ «آفت دانش به عمل نکردن به آن است!»  چنین علمی، نه تنها سود نمی بخشد که مایه زیان هم می شود؛ اگر به دانسته ها عمل نشد، آن دانش موجود هم رخت بر می بندد؛ زیرا مکرّر از پیامبر گرامی اسلام و امام صادق «علیه السلام» نقل شده است: «و العلم یهتِفُ بالعلم، فان اجابَهُ و الاّ ارتحل عنه»؛ «علم همیشه دعوت به عمل می کند، اگر به آن عمل نشد، از عالم، می کوچد و رخت بر می بندد.»  در مقابل، عمل به علم، دانش را بارورتر و افزون تر می سازد و این لطف خدایی است. به فرموده رسول گرامی اسلام: «من عمل بما یعلم ورثه اللّهُ علم ما لم یعلم»؛ «هر قدم در راه علم برداشتن و به کار بستن آن، درهایی از حکمت و آگاهی به روی انسان باز می کند.»  هیچ تازیانه ای درد آورتر از توبیخ الهی نیست. قرآن کریم کسانی را که امر به نیکی می کنند، ولی خود را فراموش می نمایند، سرزنش نموده، می فرماید: «اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم...»؛ «آیا مردم را به نیکی دعوت کرده و خود را فراموش می نمایید؟!»  از این رو، چه می شود که خودمان را هم مخاطب حرف های مان بدانیم؟ اگر بلندگوی تبلیغ را در دست گرفته ایم و رو به مردم، مدت ها و سال هاست در همه جا سخن می گوییم، چه می شود که گاهی هم روی بلندگو را به طرف خودمان بگیریم و خود را مخاطب خویش سازیم!  خودمان به تعلیم و تربیت و موعظه و ارشاد، اولی و سزاوارتریم، تنها اهل علم نباشیم، اهل عمل هم باشیم و به خودمان هم بگوییم! حتی اگر بخواهیم تبلیغ مان بگیرد و محرّم دیگری ... می باید این گونه نباشیم که ظریفی می گفت: در قدیم می گفتند کلمات لغت عرب بر سه قسم است: اسم است و فعل است و حرف. اینک تمامش حرف است و حرف است و حرف.  **راهکار چیست؟**  برای اینکه علم و دانش ما چون درخت بی ثمر و گنجی که انفاق نمی شود، نباشد و نیز مورد سرزنش کلام وحی نباشیم، می باید گوش جان بسپاریم به نمونه زنده و روشنی بخش کلام و رفتار مولایمان که می فرماید: «ایُّها الناس انّی و اللّهِ ما احُثُّکُمْ علی طاعةٍ الاّ و اَسبِقُکُم الیها، و لا اَنْهاکم عن معصیةٍ الاّ و اتَنَاهی قبلکم عنها»؛ «ای مردمان! به خدا سوگند که من هرگز شما را به طاعتی بر نینگیختم، مگر آن که خود پیشتاز آن بودم، و از هیچ گناهی نهی تان نکردم، مگر اینکه پیش از شما خود، خویشتن را از آن باز داشتم.»  آری، به یقین که: «زبان عمل، رساتر و مؤثرتر از زبان سخن است. اگر به علمت جامه عمل پوشاندی، اگر رفتارت، میدان بروز سخنانت گشت، اگر عملت آینه علمت شد، در این صورت، نیاز چندانی به سخن گفتن نیست. بلکه عمل، خود گویاترین سخن هاست».  **اسوه ه**  حال که سخن و گفتار به عمل رسید، شایسته است به خدمت الگوها و اسوه ها رفته و با تأسی به آنان رفتار و گفتارمان را محک زنیم.  آری، اسوه های ما، پیامبران و امامان «علیهم السلام»اند.  معیار و میزان های ما، عالمان ربانی اند.  الگوهای ما، کسانی اند که نه تنها اهل «علم» که اهل «عمل» هم هستند.  انبیاء، اوصیاء و اولیای الهی این چنین اند.  علماء ربانی نیز این گونه اند و باید طلبه ها و دانش پژوهان نیز چنین باشند؛ عزت خویش را در «بندگی» دانستن؛  عظمت را در «تواضع» دانستن؛  «کبر» را صفت شیطانی دانستن و متکبر را رانده شده درگاه خالق و نفرین شده مخلوق دیدن.  اولیای دین، که نماد آشکار اخلاق اسلامی اند، در عمل و رفتار خویش، با ارزش ترین درس ها را به ما می آموزند. لذا برای آشنایی با اسوه ها و الگوها، باید سراغ آنان رفت و برای یافتن «معیارها» باید «سیره عملی» آنان را میزان رفتارها و الگوها قرار داد.  از رسول گرامی بیاموزیم:  «در کارهای خانه کمک می کرد، به علوفه حیوانات می رسید، ریسمان به زانوی شتر می بست، خانه را تمیز می کرد، گوسفندان را می دوشید، کفش پینه می زد، لباس وصله می کرد. با خادم خود غذا می خورد، از بازار جنس می خرید و به دست خود گرفته به خانه می آورد، با دارا و فقیر، کوچک و بزرگ، دست می داد. به اهل نماز که می رسید، چه کوچک و چه بزرگ، چه برده و چه آزاد، اول از همه، حضرت سلام می کرد و دعوت همه را می پذیرفت».  دست پروردگان آن حضرت نیز چنین بوده اند.  این بار از امیر مؤمنان علی «علیه السلام» بیاموزیم:  «دو نفر پدر و پسر به خانه آن حضرت آمدند، حضرت پس از احترام رو به روی آنان نشست و پس از صرف غذا، قنبر تشت و آفتابه چوبی آورد و حضرت امیر با اصرار فراوان، آب بر دست پدر ریخت و آن مرد، بسیار از این رفتار حضرت ناراحت شد. امام مجتبی «علیه السلام» که راوی سخن است، فرمود: «هر کس از علی «علیه السلام» پیروی کند به راستی شیعه حقیقی است».  عالمان ربانی نیز چنین بوده و هستند:  مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، چه رئوف و مهربان بود، برای طلاب؛ و برای آنان پدری می کرد.  مرحوم علامه طباطبایی، با آن قدرت علمی و روحیه های عالی، متواضعانه به پرسش های طلبه های جوان و دانشجویان و حتی افراد عادی با صبر، حوصله و متانت، پاسخ می داد؛ فرشته خویی بود که بال فروتنی پیش دانش پژوهان می گسترد.  بسیار از ما با رفتار مهربانانه و پدرانه مرجع بزرگوار «مرحوم آقا جواد تبریزی «قدس سره» که به تازگی به لقاء الله پیوست آشنا هستیم. او که هر روز مسیر منزل خود تا محل درس (مسجد اعظم) را پیاده طی می کرد، به محض رسیدن به مسجد به اقامه نماز تحیت می پرداخت و با طمأنینه و متانت ویژه به پرسش های طلاب پاسخ می داد؛ عالم عامل و ربانی بود که همه این ها الگو و نمونه رفتار و گفتار ما، می تواند باشد.  این ها هم عمل اولیای دین است و هم توصیه آنان.  مربی امت، حضرت رسول گرامی «صلی الله علیه و آله» فرموده است:  «تواضعوا لمن تعلمون منه، و تواضعوا لمن تعلمونه و لا تکونوا جبابرة العلماء»؛ «نسبت به آن کسی که از او علم می آموزید، یا به او علم می آموزید، متواضع باشید و دانایان بزرگ منش نباشید.»  بدون شک، این روحیه در شخصی یافت می شود که دانش اندوزی و علم آموزی اش برای خدا نباشد، بلکه برای فخر و مباهات و به رخ کشیدن و جدل های ریایی باشد.  آری، علمی که انگیزه الهی و رنگ خدایی داشته باشد، بدون شک، تواضع آفرین و فروتن ساز است.  باز کلام نورانی پیامبر را بشنویم که فرموده است: «من طلب العلم للّه، لم یصب منه بابا الا ازداد به فی نفسه ذلاًّ و فی الناس تواضعا و للّه خوفا و فی الدین اجتهادا و ذلک الذی ینتفع بالعلم، فلیتعلمه...»؛ «هر کس برای خدا طلب علم کند، با هر فصل و بابی که از علم فرا می گیرد، در ذات خویش، کوچکی می افزاید، و در میان مردم، تواضع و در برابر خداوند، خوف و در دین، تلاش و اجتهاد.  چنین کسی است که از دانش سود می برد، پس آن را بیاموزد.»  از این حدیث شریف، این نتیجه را می گیریم که اگر کسی جویای علم باشد، ولی احساس کوچکی در خود نکند، تواضع در برابر مردم نداشته باشد، خوف خدا در دلش نباشد، تلاش و کوشش در دین نکند، دانش را برای خدا نیاموخته و این گونه فراگیری علم، سودی ندارد.  به قول شاعر:  من از روییدن خار سر دیوار، دانستم  که ناکس، کس نمی گردد به این بالانشینی ها  اما علاج و چاره این است که:  یکی قطره باران ز ابری چکید  خجل شد چو پهنای دریا بدید  که جایی که دریاست من کیستم  گر او هست حقّا که من نیستم  چو خود را به چشم حقارت بدید  صدف در کنارش به جان پرورید.  **پی نوشت ها:**  1. نهج البلاغه، حکمت 73.  2. علی المتقی الهندی؛ کنز العمّال، ج 15، ح 43156، مؤسسة الرساله، بیروت، 1409 ق، ص 795.  3. محمد کلینی؛ اصول کافی، ج 1، باب استعمال العلم، ح 3، ص 127.  4. ابوالقاسم پاینده؛ نهج الفصاحه، ج 1، شماره حدیث 220.  5. سعدی شیرازی؛ گلستان، باب هشتم.  6. محسن قرائتی؛ تفسیر نور، ج 1، مؤسسه در راه حق، قم، 1376، چاپ دوم، ص 119.  7. غرر الحکم، ج 1، چاپ دو جلدی، ص 307.  8. محمد کلینی؛ اصول کافی، ج 1، باب استعمال العلم، ح 2 و محمد باقر مجلسی؛ بحارالانوار، ج 2، کتاب العلم، ح 29.  9. محمد باقر مجلسی؛ همان، ج 40، ص 128.  10. سوره بقره (2) آیه 44 و سوره صف (61) آیات 2 - 3.  11. جواد محدثی؛ آفات علم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1376، چاپ دوم، ص 74.  12. نهج البلاغه، خ 174.  13. جواد محدّثی؛ پیشین، ص 75.  14. محسن فیض کاشانی؛ المحجة البیضاء، ج 6، مکتبه الصدوق، تهران، 1341 ش، ص 250.  15. محسن فیض کاشانی؛ همان، ص 226.  16. جواد محدثی؛ آفات علم، ص 44.  17. نهج الفصاحه، همان، ص 238.  18. علی نیشابوری؛ روضة الواعظین، ج 1، انتشارات شریف الرضی، قم، 1368، ص 11.  19. ملا احمد نراقی؛ معراج السعادة، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، 1381، چاپ هشتم، ص 282. |